

است: «این مسائل درحد ذهنی که تنها توانائی درك ابعاد ثلاثه را دارد نیست.» از آنجا که ایوان بعنوان يك میراث‌خوار راستین عصر خرد و روشنگری، میخواهد تنها به «امر واقع» بچسبد و هر چیز را نسبت به بیضاعت محدود چشم و هوش خود ببیند و درك کند، پس از آن جهان دیگر چشم میپوشد. و حتی فراتر هم میرود. او که نمیخواهد مانند فیلسوفان «سیستم ساز» به غور در امور مابعدالطبیعه پردازد و یقیناً به اثبات وجود یا عدم حق پردازد، درست خدا را می‌پذیرد و از این تصمیم شادمان هم هست. بعلاوه، او به خرد و قصد باری تعالی هم اذعان دارد و همراه آن بان هماهنگی جاودانه عالم که سرانجام همه نابسامانیها و تضادها را به نظم خواهد کشید و به سلکوت موعود خواهد رسید و...

اما آنچه ایوان کارامازوف نمیتواند بپذیرد و با قاطعیت به انکار آن میپردازد همانا جهانست که این خدا آفریده است.

ایوان، بدینسان، با تصدیق حد و حدود شناسائی بشر و بارد آن نخوت بی پایه که کیرلوف را بمرگ کشاند، عجز بشر را نسبت بدرك کامل راز خلقت برملا میسازد؛ بی آنکه از این اعتراف شرمی داشته باشد. تواضع اوبسان سکوتی است که ایوب در برابر خشم و پیداد بی معنای یهوه نسبت بخود دارد. او نیز چون ایوان نمی‌فهمد و سکوت میکند اما ایوان اساساً هدف خدا شدن ندارد. گوئی به آنچنان مقاسی رسیده است که هرگونه شوق سرنگون ساختن باری تعالی و تصرف مقام او را از کف داده است. او اگر فعلاً باین مسئله میپردازد از آن روست که میخواهد حساب آفریدگاد را از آنچه آفریده است جدا سازد. بنابراین حضور آفریننده فعلاً ضروری است. اما در پس پذیرش ایوان راز دیگری هم هست: ایوان خدا را می‌پذیرد بی آنکه با او معتقد باشد. بنابراین آنچه این گونه تصدیق را از تقدس جدا میسازد فقدان ایمان است.

بخشی از يك رساله

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله علم علوم انسانی

ار نست جونز

ترجمه

جلال ستاری

نوشتته‌های فروید درباره ادب و هنر

در آغاز سال ۱۹۰۶، فروید^۱ مقاله‌ای کوتاه در باب موضوعی شگفت نوشت به نام مختصات بیمارگون در تئاتر. این نوشته کوتاه هیچگاه به زبان آلمانی منتشر نشد، اما ماکس گراف^۲ نسخه دستنویس مقاله را که از فروید گرفته بود، نگاه داشت، به زبان انگلیسی ترجمه کرد و ترجمه

۱. عنوان مقاله از مترجم است.

2. *La Vie of l'Oeuvre de Sigmund Freud*, Par Ernest Jones, Tame II, Les années do maturité (1901-1919), Traduit Par Anne Berman, Paris 1961; pp. 359, 362-371, 383-390, 398-399.

3. Max Graf

انگلیسی خود را در سال ۱۹۴۱ به چاپ رسانید...^۱ فروید هرگز از این مقاله سخن نگفت و حتی آنرا از یاد برد... لکن این مقاله شش صفحه‌ای حاوی نظرات عمیقی است که شایسته است بیشتر گسترده و پرورده شوند.

فروید به اجمال نشان می‌دهد که اثر هنری با استفاده از چه وسایلی مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به هیجان می‌آورد و چگونه به هدف خود می‌رسد. او از شعر غنائی و رقصهای مذهبی و خاصه از درام مثال می‌آورد و توضیح می‌دهد چرا نمایش رنج جسمانی در صحنه بندرت قابل تحمل است، حال آنکه رنج روانی نقش عمده‌ای در تئاتر دارد. فروید اهمیت مضمون شورش در تئاتر را باز می‌نماید. این شورش یا علیه خدایان است چنانکه در درامهای مذهبی تان چنین بوده است، یا علیه بنیادهای اجتماعی در درامهای اجتماعی، یا علیه دشمنی نیرومند در نمایشنامه‌هایی که خصوصیات اخلاقی کسی را می‌نمایانند؛ اما در درامهای منحصرأ روانی، درد و رنج یعنی کشاکش میان سوانق گوناگون از درون خود آدمی نمایش سرچشمه می‌گیرد.

تعارض میان «عشق و وظیفه» که همه از آن آگاهند، اگر زائیده کشاکش دردناک سائقه‌ای خود آگاه یا سائقه‌ای نا خود آگاه و سرکوفته باشد، ممکن است به صورت درامی بیمارگون درآید.^۲ فروید به اسناد درام هملت می‌گوید، برای اینکه درامی مورد پسند تماشاگران قرار گیرد باید سه شرط در آن رعایت شده باشد سپس از نمایشنامه‌ای اثر هرمان باهر^۳ که این سه شرط را رعایت نکرده یاد می‌کند و قطعاً همین نمایشنامه فروید را به نوشتن این مقاله برانگیخته است.

گرادیو

در آغاز سال ۱۹۰۷ فروید نخستین مجلد از یک سلسله نوین تالیفات به نام *Schrifteneuv* *Angeurandten scelenkunde* را منتشر کرد و آن نوشته کوتاه دل‌انگیزی است که در واقع تحلیل یک داستان از دیدگاه روانکاوی است. فروید پیش از آن چنین بررسیهایی انجام داده، اما آنها را به چاپ نرسانیده بود؛ در سال ۱۸۹۸ داستانی اثر کنراد فردینان میر^۴ به نام *Die Richterin زن - قاضی* را بخوبی تجزیه و تحلیل کرده و بررسی خود را برای دوستش *Flieiss* فرستاده بود. فروید در این بررسی نشان می‌داد که علت انتخاب این موضوع توسط نویسنده خاطره‌ای سرکوفته، یعنی خاطره مناسبات پیش هنگام جنسی داستان‌نویس با خواهر خویش است.^۵

اکنون به هذیان و «ویا» در گرادیوای یسنن پردازیم^۶ این کتاب تجزیه و تحلیل داستانی است نوشته نویسنده مشهور دانمارکی بنام ویلهلم یسنن^۷ که چهار سال پیش از آن منتشر شده بود یونگ، فروید را از این داستان با خبر کرده بود و همو به سن گفت که فروید این کتاب کوچک را برای خوشایند وی نوشت. این امر اگر درست باشد بی‌گمان مربوط به دورانی

1. *The Psychoanalytic Quarterly*, XI, 459.

2: *Psychopathologique*

3. Herman Bahr

4. Conrad Ferdinand Meyer

۵. پیدایش روانکاوی، صفحات ۲۲۷ و ۲۲۰.

۶. ترجمه ماری بوناپارت *Marie Bonaparte* چاپ گالیمار Gallimard پاریس ۱۹۶۱.

7. Wilhelm Jensen

است که آندو هنوز با یکدیگر دیدار نکرده بودند. ضمناً این تصمیم با ارج و اعتباری که فروید در همان نخستین سال مناسبات با یونگ برای وی قائل بود، کاملاً سازگار می‌آید. کتاب دوبار به چاپ رسید و به پنج زبان منجمله روسی و ژاپونی ترجمه شد.

فروید این کتاب را با لذت تمام در هوای آزاد هنگام تعطیلات تابستانی‌اش در سال ۱۹۰۶ که خود آنرا «روزهای آفتابی» می‌نامید نوشت، و کتاب در ماه مه ۱۹۰۷ منتشر شد.^۱ گرا دیوا یکی از سه نوشته فروید است که صفت «دل‌انگیز» کاملاً برازنده آنهاست. دونوشته دیگر به عقیده من عبارتند از «لئوناردو و دینچی» و تحلیل سه صندوقچه. سبک نگارش این کتاب آنقدر ظریف و زیباست که کتاب فروید منحصرأً بخاطر محسنات ادبی آن نیز شایان توجه و اعتنای بسیار است. در واقع برخی از منقدان ادبی چون Moyitzneckex در Allyemeine Zeitung (چاپ مونیخ) نثر بسیار زیبای آنرا که می‌بایست در بسیاری از نویسندگان حرفه‌ای برانگیزنده آرزوی همپایی با فروید باشد ستودند.

داستان یسنن سرگذشت باستانشناس جوانی است عاشق نقش برجسته دختر جوان یونانی‌ای که بویژه شیوه راه رفتن دلپسندی دارد. تخیلات و اوهامی که با مشاهده این نقش عارض باستانشناس می‌شود، جنبه هذیان‌آمیزی می‌یابد و باستانشناس مطمئن است که آن دختر قربانی آتشفشانی شده است که در سال ۷۹ پمپئی را مدفون ساخت. باستانشناس به پمپئی می‌رود و در آنجا دختر جوان را می‌بیند اما نمی‌داند آنچه می‌بیند شیخ است یا موجودی زنده و واقعی. دختر با دریافتن حالت روانی باستانشناس به درمان‌گردنش می‌پردازد و در این کار کامیاب می‌گردد. بزودی آشکار می‌شود که آن دختر در کودکی با باستانشناس همبازی بوده است و باستانشناس با دریافتن حالت روانی باستانشناس به درمان‌گردنش می‌پردازد و در این کار کامیاب می‌گردد. بزودی آشکار می‌شود که آن دختر در کودکی با باستانشناس همبازی بوده است و باستانشناس او را پاک فراموش کرده بوده است، اما دختر هنوز در همان شهر باستانشناس سکونت دارد.

خواندن تحلیل دقیق و ظریف فروید از این سرگذشت سخت لذتبخش است. فروید داستان‌نویس را بخاطر آنکه فرایندهای روانی قهرمانان را از هر لحاظ به درستی حدس زده و دریافته است، بسیار می‌ستاید. دوره‌ای که آندو بفرض یکدیگر را دوست داشته‌اند - یعنی هزار سال پیش - با دوران واقعی و فراموش شده کودکی‌شان مطابقت دارد. وازدگی‌ای که خاطره آن دوره را پاک کرده مطابق با مدفون شدن پمپئی است. اما در هر دو مورد هیچ چیز نابود نشده بلکه تنها از یاد رفته و در خاک خفته است. نه تنها نشانه‌های بیماری بلکه غالب عبارات و اصطلاحاتی که زن و مرد بکار می‌برند، از ترکیب هماهنگ مواد و عناصر شناخته و معمول باستانشناسی و آرزوهای جنسی وازده فراهم آمده‌اند. فروید نشان می‌دهد که داستان یسنن با تجربه‌های بالینی (کلینیکی) او مطابقت دارد. بدینگونه پرسشی که پیش می‌آید این است: آیا فروید و داستان‌نویس با قبول مفاهیم وازدگی، ناخودآگاهی، سازشکاری و مصالحه در اشتباهند یا حق دارند که علیه معتقدات پزشکی مقبول و مختار عصر قیام کنند؟ البته پاسخ به این پرسش برای فروید روشن است.

نقش برجسته محبوب تهران در موزه واتیکان وجود دارد و فروید آنرا در همان موزه

در ماه سپتامبر می‌یابد.^۱ پس از انتشار کتاب فروید آویختن تصویر این نقش برجسته توسط روانکاوان در اتاق کارشان مرسوم شد. فروید تصویر آنرا در اطاق کارش نهاده بود.

یونگ کتاب فروید را بسیار ستود و این امر فروید را سخت خوشحال کرد. فروید در پاسخ یونگ نوشت که پذیرفته شدن نظراتش توسط یونگ برای او ارزشمندتر از قبول آن توسط همه اعضای کنگره پزشکی است. البته فروید می‌پنداشت که حسن قبول یونگ نشانه آن است که در آینده اعضای همان کنگره‌های پزشکی نظرات او را خواهند پذیرفت. می‌گفت کتاب چیز تازه‌ای به ما نمی‌آموزد، اما «به ما امکان می‌دهد که از ثروت (اندوخته‌ها - دانش) خویش لذت ببریم» (یعنی با تیز هوشی و بصیرت).^۲

تقریباً در همان ایام *Hitschmann*، *Sadgen* و *Stekel* چند بررسی تحلیلی در باره نویسندگان بزرگ انتشار دادند و فروید بدفعات از روش مطلوب برای انجام اینگونه تحقیقات سخن گفت. او از *Sadgen* به سبب کاستی و نارسایی تخیل سخت انتقاد کرد و ذوق و استعداد ظریف *Hitschmann* را ستود. ماکس گراف خطابه‌ای درباره «روشهایی که برای مطالعه روانشناختی داستان نویسان بکار می‌رود» ایراد کرد (۱۱ دسامبر ۱۹۰۷) و فروید نتیجه گیریهای ناطق را تأیید کرد و خود تفکراتی بر آن افزود که بزودی بچاپ خواهد رسید. فروید معتقد بود که *Pathographie* ها چیزی بر آگاهیها و دانش‌مان نمی‌افزایند، اما بررسی تحلیلی آثار این نویسندگان می‌تواند کمک مؤثری به تحقیقات در زمینه ترجمه و احوال باشد.

فروید که بالطبع مایل بود انگیزه‌های آفتابی شده گرا دیو راحتی‌الامکان با شخصیت نویسنده پیوند دهد، بلافاصله نسخه‌ای از کتاب را همراه نامه‌ای برای یسن فرستاد یسن دوستانه پاسخ داد و اقرار کرد که تجزیه و تحلیل فروید با آنچه او خواسته در داستان خود بگوید مطابقت دارد یسن این تطابق را مرهون فراست خویش که شاید تحصیلات قدیمی او در طب آنرا تقویت کرده باشد، می‌دانست! او هرگز چیزی از آثار تازه فروید نشنیده و نخوانده بود. اما فروید که از این پاسخ یسن به ذوق آمده بود از نویسنده خواست که درباره منشأ اندیشه‌هایش اطلاعات بیشتری به وی بدهد، اما تنها اطلاعی که بدست آورد این بود که یسن هرگز اصل آن نقش برجسته را ندیده بود و فقط تقلیدی از آنرا در موزه مونیخ دیده بود، اندیشه نوشتن این داستان هنگامی بذهنش رسید که سرگرم کار دیگری بود، اما آن کار را رها کرد و یک نفس گرا دیورا نوشت.^۳ فروید در ۱۵ مه ۱۹۰۷ نامه یسن را بر اعضای انجمن وین خواند. تقریباً شش ماه بعد، یونگ توجه فروید را به سه داستان دیگر یسن که موضوعهای مشابهی داشتند جلب کرد. این سه داستان عبارتند از: *mgothcschen Hause*، *Der nothe Schrin* و نوعی ترجمه حال خود نویسنده به نام *Fremdlinge unter den Menschen* خواهر در کودکی روی داده است حکایت می‌کنند.^۴ فروید به شتاب آن قصه‌ها را خواند و در ۱۱ دسامبر ضمن نطقی که درباره مقاله گراف در انجمن وین ایراد کرد نظر خود را در باب منبع الهام یسن اظهار داشت. یسن می‌بایست در کودکی به دختر بچه‌ای و شاید خواهرش سخت دل بسته باشد. این دختر بعلتی و شاید به سبب مرگش باعث حرمان شدید یسن شده

۱. مارتا فروید، ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷. ۲. یونگ، ۲۶ مه ۱۹۰۷.

۳. یونگ، ۲۶ مه ۱۹۰۷. ۴. یونگ، ۲ نوامبر ۱۹۰۷.

است. حدس می‌توان زد که دخترک یک نقص بزرگ عضوی - مثلاً یک پای کج داشته و یسن آنرا در قصه خویش به شیوه راه رفتن دل‌انگیزی برگردانده است و تماشای این شیوه دل‌انگیز خراسیدن است که الهامبخش او در نوشتن داستان بوده است. فروید دوباره به یسن نامه نوشت و یسن در پاسخ هیچ ذکری از نقص عضوی به میان نیاورد و گفت که هرگز خواهر یا دختر بچه خویشاوندی نداشته است، اما اقرار کرد که نخستین معشوقش دخترکی بود که با او بزرگ شده بود و در ۱۸ سالگی به بیماری سل درگذشت. سالها بعد او عاشق دختر جوانی شد که یادآور نخستین معشوقش بود. اما او نیز ناگهان از جهان رفت. بدینگونه لاقصحت بخشی از فرضیه فروید - و شاید تمام آن - به ثبوت می‌رسید.

Moritz Necker در *Zeit* چاپ وین در ۱۹ مه ۱۹۰۷، تقریظی بر کتاب فروید نوشت و گفت که یسن بفرست فرضیه فروید را در باره فعالیت و حیات رؤیاینفحوی درخشان تأیید کرده است.

□

فروید در سال ۱۹۰۸، در باره موضوعی که همیشه مورد علاقه‌اش بود مقاله‌ای نوشت به نام نویسنده و تخیلش.^۱ این مقاله در یکی از نخستین شماره‌های مجله جدید التأسیسی به نام *Die neuerevue* به چاپ رسید به یاد باید داشت که فروید در آن زمان آنقدر شناخته بود که بسیار کسان خواستار همکاریش بودند. او قبلاً از این مقاله در ششم دسامبر ۱۹۰۷ در حضور ۹ مدعو که نزد *Hugo Helber* ناشرگرد آمده بودند سخن گفته بود و در این سخنرانی بهتر از هر موقع نشان داده بود که در آینده ناطقی واقعی و حرفه‌ای خواهد گشت.^۲ فروید در شرح این جلسه به یونگ می‌نویسد که نویسندگان و همسرانشان که در جلسه حضور داشتند باید، مطلب را ثقیل الهضم یافته باشند، اما او معتقد است که پای در قلمرو جدیدی نهاده که مستقر شدن در آن آسان می‌نماید. فروید در آن جلسه بیشتر از تخیل هنرمند سخن گفته بود تا از خود هنرمند خلاق. اما وعده داده بود که بار آینده از خود هنرمند سخن بگوید^۳ و به این وعده چند سالی بعد با بررسی زندگی لئونارد و دوینچی وفا کرد. این خطابه بر خلاف خطابه‌های پیشین فروید که با سکوت سرد پزشکان وین مواجه شده بود، مورد اقبال گرم حضار قرار گرفت و *Zeit* در تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۰۷ شرح جلسه را به تفصیل انتشار داد.

فروید همیشه برای هنرمندان احترام بسیار قائل بود و این احساس شاید با اندک احساس رشک نسبت به آنان همراه بوده است. فروید ظاهراً داستان نویسان را مردم اسرار آمیزی که دارای نفخه فوق انسانی و تقریباً الهی اند می‌پنداشته است. البته این انتظار و توقع که فروید بتواند ماهیت نبوغ را توجیه کند بیهوده است، اما او دست کم کوشید تا پرده از منابع الهام نویسندگان برگردد، و این مطلب موضوع مقاله‌ای است که از آن سخن می‌گوییم.

بیشترین قسمت این مقاله شرح خصوصیات خیالپردازیهای آدمی در بیداری و هشیاری است. فروید این فعالیت را با بازی کودکان قیاس می‌کند، با این اختلاف که کودک در عالم خیال با اشیاء واقعی بازی می‌کند، اما این اشیاء در خیالبافی محض مورد استفاده نیست. فروید

1. Ges. W., VII. P. 23.

۲. این اطلاعات را *Ed. Hirschmann* و *Oliver Freud* به من داده‌اند. ۳. یونگ، ۸ دسامبر ۱۹۰۷.

در این مقاله مشابهت خیالبافی با رؤیاهای واقعی را باز نموده و اظهار داشته است که رؤیا و خیالبافی هر دو دارای مشخصات آرزوهای وازده و سرکوفته‌اند. همچنین فروید از تخیل بیمارگون بیماران روانی که سرچشمه علامات بیماری آنهاست و نیز تخیلات و اوهام خاص همه ملل و اقوام که در اساطیر و قصه‌ها و افسانه‌های آنان جلوه‌گر شده است سخن می‌گوید. بنابراین توهم و خیالپردازی^۱ منبع آفرینش شاعرانه است و فروید می‌پندارد که بعضی پیشامدهای واقعی که می‌توانند خاطره فراموش شده‌ای از دوران کودکی را بیدار کنند، نویسندگان خلاق را برمی‌انگیزند و تکان می‌دهند و آنگاه هنرمندان آن خاطره از یاد رفته دوران کودکی را چون آرزویی که برآورده شده شرح و وصف می‌کنند. اما این همه را از راه فرافکنی در آینده می‌بینند و متحقق می‌سازند نه در گذشته. کسی که به شرح پنهانی‌ترین اوهام خویش می‌پردازد، یا شنونده را از خود بیزار می‌سازد، یا لاقل با بی‌اعتنایی وی روبرو می‌شود و در او شوری بر نمی‌انگیزد. پس شاعر که می‌تواند در شنونده احساساتی کاملاً متفاوت با آنچه گفتیم بیدار کند، استعدادی خاص دارد. شاعر به یاری وسایل مختلف فنی موفق به ایجاد چنین احساساتی که فروید آنرا لذت مقدماتی^۲ می‌نامد، می‌شود و آن لذتی است منحصرأ صوری (زاده صورت و قالب اثر) یا مربوط به زیباشناسی و شبیه به لذتی که از شوخی یا لطیفه می‌بریم. بدینوسیله است که عموم مردم به ریشه و سرچشمه سخت واپس زده و سرکوفته لذت دست می‌یابند، یعنی هنرمند امکان متمتع شدن از آن را برای همه فراهم می‌آورد، حاصل این همه لذتی است که از آرام گرفتن و فرونشستن تنش احساس می‌کنیم.

فروید یک نسخه از مقاله خود را برای آبراهام^۳ فرستاد و درست پیش از آن تألیفی از آبراهام دریافت کرد که نویسنده در آن وجوه تشابه میان رؤیا و اساطیر را آنگونه که فروید در مقاله خود آورده، به تفصیل شرح داده بود.^۴

□

فروید در سال ۱۹۱۰ تحقیق دیگری درباره هنرمندی بزرگ تحت عنوان يك خاطره کودکی لئوناردو دینچی انتشار داد. این بررسی هفتمین مقاله یا رساله^۵ از سلسله انتشارات *Schriften Seelenkunde zur angewandten* و نخستین زندگینامه واقعی از لحاظ روانکاوی است. اساس کار فروید تنها خاطره‌ای است که لئونارد از کودکی خود نقل کرده است و بعلاوه منحصر بودن فی نفسه اهمیت خاصی دارد. این خاطره یعنی معنا و چگونگی تأثیر آن در زندگانی و آثار هنرمند، بدقت مورد تجزیه و تحلیل فروید قرار می‌گیرد و آن خاطره شگفت‌انگیز پرنده‌ای است که به سوی کودک در گاهواره می‌پرد و دمش را چندین بار میان لبان کودک فرو می‌برد. فروید با ملاحظه اینکه دم پرنده در عین حال رمز پستان و آلت جنسی نرینه است، تخیل یا توهم لئونارد را با حوادث شناخته شده دوران کودکی اش مربوط می‌کند. لئونارد که فرزندی ناشروع بود چند سالی با مادرش زیست تا آنکه پدرش که همسری نازا داشت او را نزد خود برد و به فرزندی پذیرفت. فروید سپس پیکاری را که در درون هنرمند میان علاقه‌های دوگانه اش به علم و هنر درگیر شد و عاقبت با غلبه علم بر هنر پایان گرفت، وصف می‌کند و به

1. Fan tasme 2. Plaisir Préliminaire) 3. Abraham

۴. آبراهام، ۱۹ آوریل ۱۹۰۸. ۵. ترجمه ماری بوناپارت، گالیمار، پاریس، ۱۹۲۷.

توجیه علت این امر عجیب که لئونارد با سختی و دشواری بسیار کاری را تمام می‌کرد می‌پردازد. آنگاه به‌مناسبت‌گرایش لئونارد به همجنس‌بازی که بخوبی شناخته است و تنفر مفرطش از مناسبات جنسی با زن، در باره ریشه و ماهیت این‌گرایش نظرات بسیار می‌آورد که بطور کلی جالب توجه‌اند. کتاب بررسی کاملی در باره زندگی و شخصیت لئونارد است که فروید در برابر عظمتش سر تعظیم فرود می‌آورد. گفته‌اند که لئونارد فاوست ایتالیایی است. اما فروید معتقد است که لئونارد بیشتر به اسپینوزا شباهت دارد. به روشنی احساس می‌کنیم که فروید تا اندازه‌ای به علل شخصی، به بعضی ویژگیهای شخصیت لئونارد علاقه‌مند است. فروید در باره چندین خصیصه برجسته و ممتاز هنرمند، مثلاً علاقه‌اش به علوم طبیعی، تأکید می‌ورزد و می‌داند که فروید نیز چنین علاقه‌ای داشته است. نامه‌های فروید نشان می‌دهند که این تحقیق او را سخت به خود مشغول می‌داشته است. کسی نیست که با خواندن این کتاب از اطلاعات وسیع فروید در زمینه ادبیات شگفت‌زده نشود، اما فروید به خود غره نمی‌شد و خودنمایی نداشت. در این کتاب ملاحظات بسیاری در باب هنر و مذهب و غیره هست که امیدوارم جای دیگر از آن سخن بگویم. علاقه‌مندی فروید به روانشناسی لئونارد و دودوینچی شاید از اکتبر سال ۱۹۰۹، تاریخ بازگشتش از آمریکا، آغاز شده باشد. بر خلاف آنچه تصور می‌توان کرد، به نظر نمی‌رسد که فروید با آگاهی از خاطره کودکی لئونارد که پیشتر ذکر کردیم، به اندیشه نوشتن این کتاب افتاده باشد؛ بلکه چنین می‌نماید که تفکرات فروید درباره تأثیر محرکی که سرکوبی یکی از کنجکاوهای دوران کودکی دارد، او را به نگاشتن آن واداشته است؛ و این توضیحی است که فروید طی نامه‌ای خطاب به یونگ در باره انگیزه تألیف کتاب می‌دهد^۱ و اضافه می‌کند که او بیماری را که دارای سزاج لئونارد بود، اما نبوغ وی را نداشت درمان کرده است و نیز می‌گوید که از ایتالیا کتابی در باره جوانی لئونارد^۲ دریافت کرده و خاطره لئونارد کودک را از پرنده‌ای که دور دهان وی پر می‌زده در آن خوانده است.

ماه بعد فروید، فریزی^۳ را از علاقه‌مندی خویش به این موضوع و نتیجه‌گیریهایی که طی سفری شبانه از بوداپست تا *Komorn* در آن باره کرده با خبر می‌کند.^۴ سپس ایتینگون^۵ دو کتاب که نتوانسته بود آنها را در وین بدست آورد بعاریت می‌گیرد^۶ فروید چنانکه از رساله‌اش برمی‌آید کتابهای بسیار درباره لئونارد و دودوینچی می‌خواند. در اول دسامبر کشف و تعبیر خود را برای انجمن وین شرح می‌دهد. فروید تا آن موقع، یعنی تا پیش از پایان سال، سه خطابه از پنج خطابه‌ای را که در پائیز فی‌البداهه در آمریکا ایراد کرده بود به رشته تحریر در آورده بود، اما به مدت سه‌ماه آن کار را رها می‌کند تا بتواند به موضوعی که اینک او را بیشتر به خود مشغول داشته و او بحث درباره آن را دشوار می‌داند، پردازد. طی ۱۵ روز بعد فروید فقط چند سطر از کتاب را می‌نویسد^۷ و طی ماه بعد، ۱۵ صفحه آنرا تمام می‌کند.

1. Scognamiglio, *Ricerche e Documenti sulla Giovinezza di Leonardo da Vinci*.

2. Frenzi

۳. فریزی، ۱۰ نوامبر ۱۹۰۹.

4. Eitingon

۵. ایتینگون، ۳۰ دسامبر ۱۹۰۹. ۶. فریزی، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۰.

۷. یونگ، ۱۷ اکتبر ۱۹۰۹.

فروید چون تمام روز یکسره سرگرم کار است، فقط می‌تواند چند سطری در شب و چند صفحه‌ای در روز تعطیل (یکشنبه) بنویسد؛ قدرت کار فروید با توجه به اینکه برای نگارش این کتاب کوشش و تحقیق بسیار کرده است، شگفت‌آور است. کسانی که ۱۱ یا ۱۲ ساعت در روز به روانکاوی اشتغال دارند، نمی‌دانند من چه می‌گویم. بهر حال نگارش کتاب در آغاز آوریل ۱۹۱۰ پایان می‌پذیرد.^۲

هنگامی که فروید آگاهم کرد که سرگرم نوشتن این کتاب است، طبیعتاً سخت کنجکاو شدم که در باره کارش بیشتر بدانم، و برایش تفسیر معروف Walter Eater در باره مونا لیزا را فرستادم اما فروید قبلاً آنرا خوانده بود. این است آنچه فروید درباره کتابش به من نوشت: «درباره این لئوناردی که ماه آینده از چاپ خارج خواهد شد، امید بسیار به خود راه سدهید. انتظار نداشته باشید که در آن راز Vierge au, c Rochers یا معماری ژوکبوند را گشوده بیابید. برای اینکه از کتاب خوشتان بیاید، باید توقع کمتری داشته باشید. از ارسال تفسیر پاتر بسیار سپاسگزارم، من از این شرح زیبا خبر داشتم و چند سطر از آن را نقل کرده‌ام. تصور می‌کنم که لئونارد می‌توانست با هر دو دوست کار کند و این تقریباً به این معناست که چپ دست بوده است. من هیچ تحقیق دیگری درباره خطش نکرده‌ام^۳، چون می‌خواستم منحصراً از لحاظ روانشناختی و نه زیست‌شناختی (بیولوژیکی) به بحث پردازم.»^۴

فرزنی سخت نگران چگونگی استقبال مردم از این کتاب بود، چون «فروید پس از انتشار رساله هانس کوچک، چیزی برخوردارنده‌تر از این بررسی درباره لئونارد نوشته است.» او می‌ترسید که «اصحاب منطق» فروید را خیالباف و اهل کشف و شهود بخوانند، زیرا وی از نظر آنان به تأویل آنچه به چشم باطن دیده، پرداخته است. فروید در پاسخ فرزنی نوشت: «درباره لئونارد نگران نباشید. مدتی دراز من فقط برای حلقه کوچکی نوشتم که هر روز فراخ‌تر می‌شود و اگر دیگران با خشم بر لئونارد من تازند، پس در موردشان سخت به اشتباه رفته‌ام. اکنون من نسبت به آنچه این افراد می‌توانند گفت، بی‌اعتنا هستم. بهتر آن است که پس از مرگ شهرت بیابم و قدر بینم تا اکنون که در بحبوحه کار و فعالیتیم.»^۵ Loewenfeld برای فروید «وحشتی» را که کتاب حتی میان دوستان و هواخواهانش ایجاد کرده بود به تفصیل شرح داد، اما فروید پاسخ داد که این همه کوچکترین تأثیری در او ندارد، زیرا خود از کارش بسیار خرسند و راضی است.^۶ لئونارد و دودوینچی قطعاً یکی از تألیفات مورد پسند فروید بود و او ۱۰ سال بعد هنوز می‌گفت که آن «تنها چیز زیبایی» است که نوشته است.^۷

کتاب در اواخر ماه مه ۱۹۱۰ به چاپ رسید و فروید ۲۴۲ کورون^۸ بابت آن دریافت کرد. از ۵۰۰ نسخه چاپ‌شده کتاب، ۵۷ جلد طی همان شش ماه اول و بقیه تا حدود سال ۱۹۱۹ به فروش رفت و آن‌گاه چاپ دوم کتاب انتشار یافت. تنها امتیاز کوچکی که فروید در چاپ دوم به مخالفان خود داد این بود که لغت inversion را جایگزین لغت همجنس‌بازی (homosexualité) ساخت. ضمناً فروید در این چاپ یادداشتی درباره رسم ختنه کردن

۱. ایتینگون، ۱۷ فوریه ۱۹۱۰. ۲. فرزنی، ۳ آوریل ۱۹۱۰.

۳. اشاره به خط معکوس لئونارد و دودوینچی است. ۴. ارنست جونز، ۱۵ آوریل ۱۹۱۰.

۵. فرزنی، ۶ ژوئن ۱۹۱۰. ۶. یونگ، ۸ اوت ۱۹۱۰. ۷. فرزنی، ۱۳ فوریه ۱۹۱۹.

8. Couronne

که علت عمدهٔ مرام ضد یهودی است، زیرا ختنه کردن با فکر اختگی مربوط است، به کتاب افزود. چاپ سوم در ۱۵۷۵ نسخه به سال ۱۹۲۳ منتشر شد و فروید بابت آن . . ۱/۶۵۷/۸ کورون که ارزش پولی آن کاهش یافته بود، بدست آورد. نیمی از نسخه های این چاپ در سال ۱۹۳۸ توسط نازیها نابود گردید. دستکاریهایی که در متن کتاب در چاپهای مختلف شده است، خاصه عبارت است از تغییر بعضی کلمات.

کتاب عکس العملهای عجیبی در سوئیس برانگیخت. یونگ در پردهٔ نقاشی مقدسی که تصویرش در کتاب فروید چاپ شده، شبیح یک کرکس را یافت.^۱ دیری نباید که فیستر^۲ شبیح کرکس دیگری که مطمئن تر می نمود در همان نقاشی کشف کرد و شرح کشف خود را در رساله ای به تفصیل آورد.^۳ کشف فیستر نشان داد که دم پرند چنانکه در خاطرهٔ کودکی لئونار به سوی دهان کودک است. فروید در کتابش دربارهٔ قراین و معادلهای این پرند در اساطیر، که گرچه پرنده ای نرینه است اما مصریان باستان آنرا ملکه - مادر (Mut) می پنداشتند، سخن بسیار گفته است، و با توجه به اینکه ذکر این پرند در الهیات کاتولیکی نیز بکرات رفته است، تصور می توان کرد که لئونار از معنای رمزی پرند که همان مادر است آگاه بوده است. اکنون به ایراد آقای Strachey و آنچه او به نر می و ملایمت «مشکل دست و پاگیر»^۴ خوانده است اشاره کنیم. فروید عبارت اصلی لئونار را که در آن پرند، nibbio * نامیده شده نقل کرده بود. اما nibbio لاشخور (milan) است، نه کرکس (Vautour) که به زبان ایتالیایی avoltoio می گویند در ترجمه های آلمانی این کتاب دربارهٔ لئونار، نام پرند به درستی Hühnergeier (لاشخور) آمده، اما در ترجمهٔ آلمانی Herzteld که مورد استفادهٔ فروید بود، لغت Geier (Vautour) ذکر شده است. چگونه فروید متوجه این واقعیت علمی نشده بود که Mican در ایتالیا همانقدر فراوان است که Vautour در مصر؟ آیا مشابهت میان دو پرند به اندازه ای است که قیاس با ملکه - این جزء غیر اساسی از استدلال فروید را امکان پذیر و موجه سازد؟ چنین می نمود که برای حل این مشکل به متخصصان رجوع باید کرد. در مورد افسانهٔ مصری کودکی که جاودانه از پستان ملکه - کرکس می مکد نیز همین ملاحظات را می توان کرد.^۵ بهر حال اختلاف ظاهری میان دو پرند آنقدر هست که از اهمیت ایرادهای منتقدان سوئسی بکاهد.

در دسامبر ۱۹۱۱ فروید در Zentralblatt یادداشت کوتاهی به نام معنای يك (دشته حروف صداداد بچاپ رسانید^۶ با تیزبینی ملاحظه کرده بود که در رؤیا، نام اصلی با نام دیگری که وجه مشترکش با نام اصلی فقط در ترتیب و توالی حروف صداداد است عوض می شود. فروید مثال شگفت انگیزی از تاریخ ادیان در تأیید کشف اشکل^۷ می آورد. عبریان قدیم ذکر نام

۱. فیستر، ۱۷ ژوئن ۱۹۱۰.

2. Pfister

3. O. Pfister, «Kryptologie, Kryptographie und unbewusstes Wexierbild bei Normalen», *Jahrbuch für Psychopathologische Forschungen*, 1913, V, 146-151

۴. اطلاع شخصی است. ۵. لئونار این لغت را با يك b نوشته است.

6. J. Harnik, «Agyptologisches Zu Leonardo's Geierphantasie», *Z.*, 1920, VI, 362. 7. Ges. W., 348. 8. Stekel

خداوند را از محرمات و ممنوعات می دانستند، از اینرو ما تنها چهار حرف گنگ آن نام را می شناسیم و بهیچوجه چگونگی تلفظش را نمی دانیم. بدین علت عبریان حروف صدادار مورد نیاز را نخست از لغت قدیم عبری Abonoü به معنای خداوند و سپس از لغت جدیدتر یهوه (Jékouah) که به همان معناست بعاریت می گرفتند.

□

در سال ۱۹۱۲، فروید مقاله کوتاهی به نام مواد و عناصر قصه‌ها در رؤیا بچاپ رسانید^۱ فروید در این مقاله دو مثال در باب اینکه چگونه خاطره قصه‌های شنیده شده در دوران کودکی گاهی برای استتار اندیشه‌های کنونی در رؤیا بکار می رود، می آورد و متذکر می شود که تحلیل این گونه خوابها می تواند به روشن کردن معنای پنهانی قصه‌ها کمک کند... در همین سال رساله کوچکی به نام انتخاب سه صندوقچه^۲ به چاپ رسانید و آن یکی از دو دل انگیزترین مقالاتی است که فروید نوشته و آن دیگر گراديواست. غالب خوانندگان آثار فروید علاوه بر تحسین ارزش علمی آنها، کشش و علاقه‌ای خاص نسبت به بعضی نوشته‌های وی دارند و من اقرار می کنم که در قبال این نوشته همین حال را دارم. ظرافت و نازکی این تحقیق و نیز شیوه دلپذیر فروید در هدایت خواننده از اندیشه‌ای به اندیشه‌ای عمیق‌تر و همین‌گونه تا ژرف‌ترین و نهفته‌ترین لایه فکری، خواندن این اثر را چنان دل انگیز کرده است که مطالعه آنرا همیشه با لذت از سر می توان گرفت. نخست Bassante یکی از آدمهای تاجر و نیزی را می بینیم که از میان سه صندوقچه، صندوقچه مسین را برمیگزیند. فروید این واقعه را با طلب عشق و محبت شاه لیر از سه دختر خویش برابر می داند و خاموشی کردلیا^۳ را با طنین بسیار گرفته و خفیف مس قیاس می کند. همچنین فروید به ذکر مضامین اساطیری مختلفی که با این مضمون مشابهت دارند می پردازد و تحلیل ظریفی از درونه یا معنای پوشیده آنها بدست می دهد و نتیجه می گیرد که رقم سه با سه نرینه یا سه جبهه زنانگی که به ترتیب پشت هم می آیند مربوط است: مادر زاینده زندگی، معشوقه‌ای که سرد به تبع تأثیرپذیری از مادر انتخاب می کند و مام زمین (الهه مرگ) که سرانجام مرد به آغوش او باز می گردد.

انتخاب این موضوع چه سوجبی داشت و چگونه فروید به اندیشه نوشتن این مقاله افتاد؟ اندیشه وجود همبستگی میان دو صحنه از آثار شکسپیر و صحنه قضاوت پاریس^۴ در تابستان ۱۹۱۲ هنگامی که فروید به کار ملال آور غلطگیری نمونه‌های چاپی اشتغال داشت، ناگهان بذهنش رسید. فروید بدیاد آورد که پاریس در اپرانامه هلن زیبا خود را ناگزیر از دادن سیب به سومین الهه یعنی آفرودیت که خاموش در کناری ایستاده بود، می بیند. فروید به اختصار و اجمال این مقایسه یا مقارنه را به اطلاع آبراهام می رساند و به او می گوید که قصد بررسی دقیق‌تر این مسئله را دارد^۵ و چند روز بعد شرح مختصر اما کامل نظر خود را برای فرنزی می فرستد^۶ و تقریباً در همان ایام طی یکی از اقامت‌هایم در وین با من سخن می گوید.

1. Ges. Werke, X, 2.

2. Trad. franc. Mme Marty, Revue Franc. de Psa., 1, 3.

3. Cordolia 4. Paris

5. اثر Halévy و Meilhac.

6. ابراهام، ۱۴ ژوئن ۱۹۱۲. ۷. فرنزی، ۲۲ ژوئن ۱۹۱۲.

Rank و Sachs فروید را در بدست آوردن اطلاعات اساطیری مورد نیاز یاری داده بودند. انگیزه فروید در نوشتن این مقاله که موضوعش انتخاب مضامین عشق و مرگ است چه بوده است؟ چیزی به نامزدی دخترش^۱ که تا یکماه دیگر رسماً اعلام می‌شود نمانده است.^۲ بعلاوه فروید بشدت تحت تأثیر روز و نمادهای مرگ که بتازگی توسط اشتکل کشف شده و شرحش در کتابی که اشتکل سال گذشته به چاپ رسانیده آمده، قرار گرفته است.^۳ فروید سال بعد به فرنزی می‌نویسد که به نظر او این موضوع بی‌تردید با تصور وی از سه دخترش خاصه کوچکترین آنها آنا^۴ مربوط بوده است.^۵ آنا می‌بایست ربع قرن بعد، با مراقبی پر عطف فروید را آماده پذیرش پایان اجتناب ناپذیر زندگانی سازد.

موسی اثر میکل‌آنژ.^۶ این رساله چنانکه بعداً خواهیم دید همیشه توجه کسانی را که درباره شخصیت فروید مطالعه می‌کنند به خود جلب کرده است. مجسمه موسی بیش از هر اثر هنری در فروید هیجانی عمیق برمی‌انگیخت و این امر بتنهایی به رساله اهمیتی خاص می‌بخشد. این مجسمه چه داشت که فروید را شیفته و فریفته خود ساخته بود؟ قضا را همین معما فروید را آشفته و پریشان می‌کرد. این مجسمه چه معنایی دارد یا بهتر بگوییم پیکرساز با ساختن آن می‌خواست برآستی چه چیزی را برساند؟ فروید در این باره نوشته‌های بسیار می‌خواند و با ملاحظه اینکه از مجسمه تفسیرهای متعدد و سخت مختلف شده است، بیش از پیش به فکر فرو می‌رود. در کتابش خلاصه کوتاهی از اساسی‌ترین تفسیرات را که هیچکدام قانع و راضی‌اش نمی‌کند، می‌آورد. میکل‌آنژ موسی را نشسته مجسم کرده است. چهره موسی حالتی دارد که نمودار آمیزه‌ای از خشم و رنج و تحقیر است. قطعاً هنرمند خواسته است موسی را در مرحله‌ای خاص از زندگانی بنمایاند و به اعتقاد غالب نویسندگان این مرحله همان لحظه‌ای است که موسی با الواح قانون از سینا فرود آمد و با مشاهده رقص و پایکوبی بنی اسرائیل پیرامون گوساله طلایی، دریافت که آنان دوباره گمراه شده‌اند. اما در اینجا عقاید مختلف است. فروید روش معمول خود را که ژرف‌کاوی است بکار می‌برد، یعنی حالت عمومی را در نظر نمی‌گیرد، بلکه به جستجوی نشانه‌های ظریف و دقیقی که بظاهر بی‌اهمیت‌اند، می‌پردازد و سرانجام آن نشانه‌ها را که هیچکس پیش از وی ندیده بود کشف می‌کند، یعنی درمی‌یابد که الواح در دست راست پیامبر که با ریش با شکوه خویش بازی می‌کند، نکات شگفت‌آوری را آشکار می‌سازند.

فروید از ملاحظه این چند نکته دقیق نتیجه می‌گیرد که مجسمه برخلاف آنچه مفسران گوناگون گفته‌اند موسی را در لحظه برخاستن از جای به قصد عقوبت کردن امت سرکش خود نشان نمی‌دهد. به اعتقاد فروید معنای مجسمه وقتی روشن می‌شود که به موسی کاری که پیشتر هم کرده نسبت بدهیم نه عملی که در آینده انجام خواهد داد در واقع چیزی نمانده بود که موسی برای ناسزاگفتن به این مردمان پست از جای بجهد و بهمین آهنگ، آغاز حرکت کرده بود، اما با توجه به اینکه ممکن است الواح گرانبها بلغزند و بیفتند، با کوشش بسیار خشم خود را

1. Sophie

۲. فرنزی، ۲۰ ژویه ۱۹۱۲.

3. W. Stekel, *Die Sprache des Traumes*, 1911.

4. Anna

۵. فرنزی، ۹ ژویه ۱۹۱۳.

6. in *Essais de Psychanalyse appliquée*, trad. Mmes Marly et Marie Bora—
parte, Gallimard, 1933.

فرو می برد. و بدینگونه برخلاف روایت تورات نیست نگاهداری الواح بر خشم غلبه می کند. «میکل آنژ ازین رهگذر به چهره موسی حالتی نو و برتر از طاقات انسانی بخشیده است، و هیكل نیرومند و عضلات و اندام شکفته و شاداب از نیروی موسی چیزی جز وسیله ای مادی برای بیان شکوهمندترین پیروزی نفسانی ای که آدمی از عهده انجام آن بر می تواند آمد، نیست: موسی بخاطر رسالتی که در عهده دارد بر خواسته اش فائق می آید.»^۱

تردیدی نیست که موسی در نظر فروید مقامی بس شامخ و بلند داشته است. فروید در سالهای جوانی تورات را مطالعه کرده بود و آخرین کتابش درباره پیغمبر یهود است.^۲ موسی از دیدگاه فروید چهره شکوهمند پدر بود و شاید هم فروید خود را با او همانندو یکی کرده بود. هریک از این دو فرض را در دوره ای خاص از زندگی فروید معتبر می توان دانست.

علاقه مندی فروید به مجسمه داستانی بس دراز دارد بی گمان فروید مجسمه های قلب ویدل را که از روی مجسمه اصلی ساخته بودند می شناخت و مدتها پیش از آنکه مجسمه اصلی را در رم ببیند، تقلیدگچی آنرا در آکادمی هنرهای زیبای وین دیده بود. فروید طی نخستین دیداری که در سال ۱۹۰۱ از رم کرد به *Vincoli Saint pierrn iu* که مجسمه در آن قرار دارد رفت و در کارت پستالی که برای همسرش فرستاد (در چهارمین روز اقامتش در رم) از این دیدار یاد می کند و چهار کلمه کنایه آمیز (به صورت معترضیه)^۳ بدان می افزاید که من آن عبارت را کامل کرده ترجمه می کنم. «با تفکر درباره نیات میکل آنژ، موفق شده ام.» با وجود این شکی نیست که فروید در آن زمان هنوز تفسیر قطعی خود را در ذهن نداشته است، چون می گوید مدتی دراز مجسمه را به امید اینکه موسی ناگهان از جا برخیزد تماشا کرده است.

فروید طی این دیدارهای نخستین - زیرا او چندین بار به این کلیسا رفت - از نگاه خشم آلود پیغمبر اجتناب می کرد، چنانکه گویی خود یک تن از آن اسرائیلیان عصیان کرده است، و این می رساند که موسی از لحاظ فروید مظهر (*Imago*) پدر خشمگین، محتملاً با نگاه سخت گیر و هراس انگیز بروک *Brucke* (استاد فروید) بوده است. از یاد نباید برد که در سال ۱۹۰۱ *Fliess* که جانشین نمادین پدر فروید بود، فروید را با خشم از خود رانده بود و کوششهای فروید برای آشتی کردن با او بی نتیجه مانده بود.

در تابستان ۱۹۱۲، فروید علاقه مندی خود را به یافتن معنای مجسمه و تفسیر آن برای من تشریح کرد و در ماه سپتامبر از رم به همسرش نوشت که هر روز به دیدن موسی می رود^۴ پس از بازگشت به وین به مطالعه هرچه که در این باره نوشته بودند پرداخت و در ماه اکتبر توانست کتاب انگلیسی ای را که بویژه آرزومند خواندنش بود بدست آورد.^۵ نظر نویسنده این کتاب بیش از هر تفسیر دیگر به تفسیر فروید نزدیک بود.^۶ در آن زمان من از فلورانس عکسهای دو مجسمه موجود در *Duomo* را که می گویند یکی از آندو - کار *Donatell* -

۱. کتاب یاد شده، ص ۲۶.

2. *Moise et le Monothéisme*, trad. Anno Bermann, Paris, Gallimand.

۳. مارتا، ۶ سپتامبر ۱۹۰۱. «Plötzlich durch Mich. Verstanden»

۴. مارتا، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۲. ۵. فرنزی، ۲۰ اکتبر ۱۹۱۲.

6. W. Watkiss Lloyd, *The Moses of Michelangelo. A Study of Art, History and Legend*, 63.

الهامبخش میکل آنژ در ساختن مجسمه موسی بوده است^۱ برای فروید فرستادم. این نظر که میکل آنژ از مجسمه دوناتلو الهام گرفته است، فروید را بشدت تحت تأثیر قرار داد؛ زیرا اگر واقعاً چنین بود، وضع و حالت موسی تنها توجیهی هنری داشت نه معنای خاص فلسفی.^۲ سپس از رم برای او دو عکس فرستادم و باز به تقاضایش عکسهای دیگری از لبه زیرین الواح ارسال داشتم.^۳ شك و تردید فروید در باره^۴ درستی تفسیرش تقریباً حدود یک سال تمام او را از ادامه بررسی و تحقیق بازداشت، تا آنکه در ماه سپتامبر به رم بازگشت و طبیعتاً علاقه مندی اش به مسئله مجسمه موسی شدت گرفت. «من با موسای کهنسال دیدار تازه ای کردم که نظرم را درباره^۵ حالت او تأیید کرد، اما اسناد و مدارکی که شما برای سنجش و قیاس فراهم آورده اید، اطمینانم را متزلزل ساخته است و من هنوز آنرا دوباره بدست نیاورده ام.»^۶ سرانجام فروید در نوئل ۱۹۱۳ مصمم شد که رساله خود را در این باره بنویسد و حین نگارش آن در باره صحت نظراتش اطمینان بیشتری یافت^۷، و عاقبت تألیف رساله را در نوئل سال ۱۹۱۴ پایان رسانید. فروید آن موقع قصد انتشار رساله اش را نداشت، اما بعد تصمیم گرفت بدون ذکر نام خود آنرا به چاپ برساند. ما هر سه به این تصمیم اعتراض کردیم و یادآور شدیم که از سبک نگارش رساله بی درنگ می توان نویسنده اش را باز شناخت. اما فروید تغییر عقیده نداد و حتی میان او و فرنزی در این باره سخنانی نسبتاً تلخ و تند رد و بدل شد^۸ علی که فروید برای اتخاذ این تصمیم بیان داشته چندان قانع کننده و موجه بنظر نمی رسند: «چرا با چسباندن نام خود به نام موسی به او زیان برسانم؟ این کار (یعنی چاپ و نشر رساله با نامی مستعار) شوخی ای بیش نیست، اما شاید شوخی بدی نباشد»^۹ و برای آبراهام سه دلیل می آورد: «۱- این شوخی ای بیش نیست؛ ۲- من از جنبه غیر تخصصی این رساله که نمایان است شرم دارم؛ ۳- ویفرجام بیش از هر موقع و مورد دیگر درباره نتیجه گیریهایم مشکوکم و فقط به اصرار سر دیران (Sachs و Rank) به چاپ آن رضا داده ام»^{۱۰} ماه بعد فروید دوبار پیاپی با هنرمندی به مشورت پرداخت، اما حاصل این مذاکرات که سر شب انجام می گرفت، طرح و عرضه اصول کلی هنر بود بی آنکه درباره تفسیر عقیده ای ابراز شود. سرانجام در سال ۱۹۲۴ به هنگام چاپ *Gesammelte Schriften*، فروید راضی شد که نام خود را فاش کند. فروید ۱۴ سال بعد تکمله ای بر این رساله به چاپ رسانید^{۱۱} و آن یادداشتی است درباره تصویر مجسمه موسی اثر *Nicolas de Verdun* پیکرتراش قرن دوازدهم که من برایش فرستاده بودم. نکته جالب توجه اینست که این مجسمه، پیغمبر بنی اسرائیل را درست در حالتی که پیش از وضع تجسم یافته در مجسمه میکل آنژ بنا به فرض فروید داشته است، نشان می دهد و این حالت حتی در طرزی که پیغمبر به ریش خود دست می کشد نیز جلوه گر است. فروید معتقد بود که این نکته تفسیر او را مبنی بر اینکه میکل آنژ موسی را در حالت «آرامش پس از طوفان» نمایانده است، تأیید می کند.^{۱۱}

۱. ارنست جونز، ۳۰ اکتبر.
۲. ارنست جونز، ۸ نوامبر ۱۹۱۲.
۳. ارنست جونز، ۲۳ دسامبر ۱۹۱۲.
۴. ارنست جونز، ۲۱ سپتامبر ۱۹۱۳.
۵. ارنست جونز، ۳ ژانویه ۱۹۱۴.
۶. فرنزی، ۲ ژانویه ۱۹۱۴.
۷. ارنست جونز، ۱۶ ژانویه ۱۹۱۴.
۸. آبراهام، ۶ ژانویه ۱۹۱۴.
۹. ارنست جونز، ۸ فوریه و فرنزی، ۲۳ فوریه ۱۹۱۴.
۱۰. کتاب یاد شده، ص ۴۱.
۱۱. یعنی به مؤسسات تورات که اختیار خود را از کف داد.

زمستان ۱۹۱۲-۱۹۱۴ پس از کنگره مصیبت‌انگیز مونیخ، سخت‌ترین دوران تعارض فروید با یونگ بود. فروید همزمان با نگارش موسی، اهمیت و خطر اختلاف نظر خود را با یونگ در رسالات مشروحی خودشیفتگی و قادیخ نهضت «وانکاوی مطرح می‌کرد. جدایی یونگ از فروید، فروید را سخت تلخ و دلسرد کرد و او برای فائق آمدن بر هیجانانش ناگزیر با خود به مبارزه برخاست و بدینگونه توانست آنچه را که در دل داشت با آرامش خاطر بازگوید. نتیجه اینکه فروید در این زمان و شاید پیش از آن خود را با موسی یکی کرده بود و می‌کوشید تا مانند موسای شکوهمند میکل‌آنژ بر احساسات و عواطف خویش چیره شود. قوم‌گنهاری که به اشتباهات دیرین بازگشته و گمراه شده بود، شاگردان بسیار قدیم را که طی چهار سال اخیر ترک استادگفته و اندیشه‌اش را طرد کرده بودند به یاد او می‌آورد. اینان اولر و دوستانش، اشتکل و آخر همه یک سوئسی (یونگ) بودند. فروید خود این اندیشه را در نامه‌ای که هنگام قطع مراوده با اشتکل و فرنزی نوشته مطرح کرده است: «در حال حاضر احساس من از حال و هوای وین اینست که بیشتر به موسای تاریخی (۱) شباهت دارم تا به موسای میکل‌آنژ.»^۱ اما او قبل از هر چیز می‌بایست حاصل عمری زحمت را از خطری که تهدیدش می‌کرد نجات دهد، همانگونه که موسی همه نیروی خویش را برای حفظ الواح گرانبها بکار برده بود. شاید شک و تردیدهای فروید درباره تفسیرش از موسای میکل‌آنژ که به نظر ما اغراق‌آمیز می‌آید، تا اندازه‌ای ناشی از این بوده است که وی نمی‌توانسته چگونگی واکنش خویش را پیش‌بینی کند: آیا خواهد توانست چون موسای میکل‌آنژ بر خود فائق آید؟

بیست سال بعد فروید بمناسبت چاپ و نشر ترجمه ایتالیایی رساله‌اش به مترجم نوشت: «احساس من درباره این کار شبیه احساسی است که آدمی نسبت به بچه نامشروع خود دارد. در ماه سپتامبر ۱۹۱۳ سه هفته تمام، هر روز تنها در کلیسا برابر مجسمه ایستادم، آنرا مطالعه و تصویر و ترسیم کردم، به‌سنجش و ارزیابی آن پرداختم تا توانستم معنایش را دریابم و سپس کوشیدم تا آن معنا را بی‌ذکر نام خود در رساله‌ای شرح کنم. مدت‌ها گذشت تا این کودک (nnn - analgtique) را به‌فرزندی پذیرفتم.»^۲

يك خاطره کودکی‌گونه در پندار و واقعیت (*Venite Fiction et*) اثر گوته.^۳ فروید این تحقیق مختصر در باب احوال گوته را در سپتامبر ۱۹۱۷،^۴ یک هفته پس از بازگشت از تعطیلاتی که در *Monts tatra* گذرانیده بود نوشت. فروید از دوران نوجوانی با آثار گوته آشنایی کامل داشت و بنابراین از دیرباز خاطره‌ای را که گوته از دوران کودکی خود نقل می‌کند می‌شناخت، اما به آن توجه خاصی نداشت تا آنکه یک تن از بیمارانش نظیر همین واقعه را که در دوران کودکی وی روی داده بود برای او حکایت کرد. گوته به یاد می‌آورد که از بیرون ریختن ظروف خانه از پنجره لذت می‌برده است. روانکاوی بیمار نشان داد که این واقعه نشانه حسادت نسبت به برادر کوچکتر و معرف آرزوی از میان برداشتن او بوده است. باوجود این فروید به تعبیر خود کاملاً اطمینان نداشت و شاید بتوان شک و تردید دیرپا یا

۱. فرنزی، ۱۷ اکتبر ۱۹۱۲.

۲. نامه به *Edoardo Weiss*، ۱۲ آوریل ۱۹۲۳.

3. In *Essais de Psychanalyse appliquée*, p. 149.

خودداری (Inhibition) او را با نظرش دربارهٔ نتیجهٔ تولد کرنلی (Cornelie) خواهرگفته که ۱۵ ماه ازگفته کوچکتر بود، مربوط دانست. فروید می‌نویسد: «این اختلاف جزئی من امکان هرگونه حسادت را از میان می‌برد»^۱ چنین بنظر می‌رسد که فروید در اینجا اعتراف چند سال پیش خود را مبنی بر اینکه نسبت به برادر کوچکش که فروید بهنگام تولد او، ازگفته بهنگام تولد خواهرش اندکی خردسال‌تر بود، پاک از یاد برده است. اما وقتی بیمار دیگری برای فروید واقعهٔ مشابهی نقل کرد و روانکاوی او به‌همان نتایج پیشین رسید، فروید به‌صحت نظرش اطمینان یافت.

فروید این واقعه را در جلسهٔ ۱۳ دسامبر ۱۹۱۶ انجمن وین مطرح ساخت و از همکارانش خواست که اگر می‌توانند شواهدی در تأیید نظر او فراهم آورند. در جلسهٔ ۱۸ آوریل ۱۹۱۷ دکتر Hug - Hellmuth دو مورد مشابه دیگر نقل کرد که فروید هر دو را بصورت تکمله مقالهٔ خود به‌چاپ رسانیده است، و از آن پس مثالهای دیگر که مؤید نظر فروید است گردآوری شده و به‌چاپ رسیده است.^۲



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسالهٔ جامع علوم انسانی

۱. یمنران مثال توسط J. Harnik در: «Zum Hinauswerfen Von Gegenstanden aus dem Fenster durch Kleine Klinder» Z., 1920, V, 160.